

بازتاب اندیشه‌های عرفانی در آیینۀ اشعار واعظ قزوینی

رجب توحیدیان*

◀ چکیده

ملاً محمد رفیع قزوینی، متخلص به واعظ، از شعرای بنام و صاحب سبک عصر صفوی است، که در برگ‌برگ دیوان اشعارش، با تأسی از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا با شعرای هم‌عصر خویش، به دو شیوه کلی ایجابی (تشویقی و ترغیبی) و سلبی (بازدارندگی)، مخاطب را به فراگرفتن اندیشه‌های عرفانی دعوت می‌کند. اندیشه‌های عرفانی در آیینۀ اشعار واعظ قزوینی، به تبعیت از پیشینیان عرفانی و هم‌اندیشه با شعرای عصر صفوی، به سه صورت «خطاب مستقیم به انسان»، «خطاب غیرمستقیم شاعر» و «خطاب بدون تعیین مخاطب خاص» انعکاس یافته است. در این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اندیشه‌های عرفانی در کل غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات واعظ قزوینی استخراج شده و با ذکر شواهد مثالی از متون نظم و نثر پیشین عرفانی و شعرای هم‌سبک شاعر، بررسی و تحلیل شده است. از جمله اندیشه‌های مهم عرفانی ایجابی به‌کاررفته در دیوان اشعار واعظ، می‌توان به این موارد اشاره کرد: دعوت به عزلت و گوشه‌گیری و تنهایی، فقر معنوی، داشتن دل غمگین، اخلاص و مرگ اختیاری و اندیشه‌های مهم عرفانی سلبی: برحذر داشتن از تعلقات مادی، برحذر داشتن از تن‌پروری، ننگ‌جیدن هیچ‌کس در خلوت دل جز خدای یکتا و منافات داشتن سالک بودن با دل‌بسته جهان شدن. منشأ اندیشه‌های عرفانی اشعار واعظ قزوینی، آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال بزرگان دینی و اشعار شعرای پیشین عرفانی فارسی است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که در اشعار وی، به‌خصوص غزلیات، با تأسی از شعرای سبک هندی، اندیشه‌های عرفانی به‌دلیل ارتباط افقی ابیات غزل و استفاده از عنصر خیال تمثیل (تمثیل فشرده و اسلوب معادله) از بسامد بسیار بالایی برخوردار است.

◀ کلیدواژه‌ها: اندیشه‌های عرفانی، واعظ قزوینی، ایجابی و سلبی، سبک هندی، تمثیل فشرده.

۱. مقدمه

شعر عرفانی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن جنبه‌های تعلیمی آن بررسی کرد و آمیختگی این دو نوع به دلیل سرشت و هدفشان امری بدیهی است. شعر تعلیمی - عرفانی بخش عظیمی از میراث ادب عرفانی ماست که قصد نخستین شاعر در آن‌ها تعلیم همراه با لذت است (نک: بومری و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۲-۱۱۳). عرفان و آموزه‌های عرفانی از دیرباز با ادبیات پیوندی عمیق داشته است. آموزه‌های عرفانی نه تنها در اشعار شاعران برجسته عرفانگرا و عارف گذشته، بلکه در شعر شاعران معاصر نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شعر بهترین وسیله برای بیان تجربیات عرفانی است که در ادبیات فارسی نمودی بسیار گسترده دارد و سنایی شاعری است که عرفان را رسماً وارد شعر فارسی کرد و پس از او شاعران به عنوان یکی از مضمون‌های اصلی خویش، از آن بهره جسته‌اند (نک: سلیمی خراشاد و کیخای فرزانه، ۱۳۹۸: ۱۲۳-۱۲۴). «آنچه باعث رونق و شکوفایی و دوام ادبیات تعلیمی شده است، شکل‌گیری عرفان و تصوف در فرهنگ ایران است. عرفان عمده ترین سهم را در ادبیات تعلیمی ایران دارد. از آنجاکه مخاطبان شعر تعلیمی مردم عادی هستند، زبانی که برای نوع ادبیات به کار برده شده، ساده و تا حد امکان قابل فهم همگان است» (محسنی نیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۳). ملّا محمد رفیع قزوینی، متخلص به واعظ، از شعرای بنام و صاحب سبک عصر صفوی است، که با تأسی از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا با شعرای هم عصر خویش، به دو شیوه کلی ایجابی (تشویقی و ترغیبی) و سلبی (بازدارندگی)، مخاطب را به فراگرفتن اندیشه‌های عرفانی دعوت می‌کند.

۱-۱. اهداف و سؤالات پژوهش

هدف نگارنده در این پژوهش، بررسی و تحلیل اندیشه‌های عرفانی در کلّ غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات واعظ قزوینی بوده است. در این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ داده شده است:

۱. واعظ قزوینی به تبعیت از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا با شعرای هم عصر خویش، اندیشه‌های عرفانی را در اشعار خویش به چند صورت بیان کرده است؟

۲. منابع و آبشخورهای اندیشه‌های عرفانی اشعار واعظ قزوینی کدام‌اند؟

۳. وجه تمایز و نوآوری شاعر از شعرای پیشین، در ارائه مبانی اندیشه‌های عرفانی، همچون دیگر شعرای عصر صفوی چیست؟

۱-۲. ضرورت پژوهش

با عنایت به اینکه در خصوص اندیشه‌های عرفانی در اشعار واعظ قزوینی، تا به حال هیچ پژوهشی صورت نگرفته است، نگارنده درصدد برآمد که این موضوع مهم عرفانی را در اشعار وی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات به‌طور کامل و دقیق بررسی و تحلیل کند.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در خصوص اندیشه‌های عرفانی، در شعر و ادب فارسی، کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های ارزشمند زیادی نوشته شده است، اما در خصوص پرداختن به اندیشه‌های عرفانی اشعار واعظ قزوینی، تا به حال هیچ پژوهشی انجام نشده است. پژوهش حاضر اولین کار تحقیقی است که به بررسی و تحلیل اندیشه‌های عرفانی در اشعار واعظ قزوینی با ذکر شواهد مثالی از متون نظم و نثر پیشین عرفانی و شعرای هم‌سبک شاعر پرداخته است.

۲. زندگانی و پایگاه علمی و ادبی و شاعری و شخصیت و سبک شعری

واعظ قزوینی

ملاً محمد رفیع، ملقب به رفیع الدین و گاهی ملاً رفیع یا میرزا محمد رفیع و میرزا رفیع و در افواه ملاً رفیعا مشهور به واعظ قزوینی و متخلص به واعظ، از مردم صفی‌آباد قزوین و نواده ملاً فتح‌الله واعظ قزوینی بود (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹، مقدمه: ۵۲). از پدر و مادر و جد و خاندان و روزگار کودکی واعظ اطلاعاتی در دست نیست، جز اینکه دانسته می‌شود از شاگردان دانشمند و فقیه و متکلم و محدث و مفسر معروف، عالم جلیل، ملاً خلیل بن غازی قزوینی، مشهور به «آخوند ملاً خلیلا» یا «آخوند» بوده است. واعظ تا پایان زندگانی ارتباط خود را از استاد خویش نگسست و از شگفتی‌ها آنکه، بنابر روایات

مشهور، سال درگذشت این استاد و شاگرد هر دو در یک سال (۱۰۸۹) روی نموده است. واعظ در تحصیل دانش‌ها و کمالات متداول روزگار خود کوشیده و در مکتب تشیع پرورش یافته است و به شهادت آثارش و اقوال تذکره‌نویسان و صاحبان کتب رجال، در حدیث و فقه و تفسیر و تاریخ و لغت و ادب، عالمی عامل و فاضلی متبحر و نویسنده ای چیره‌دست و شاعری بلندپایه و خطیبی قوی‌مایه بوده است؛ تا بدانجا که او را از دانشمندان و خطبای بنام و از نویسندگان و شعرای مشهور سده یازدهم هجری باید شمرد. به شهادت بعضی از فقرات، تألیف گران‌قدر او /بواب الجنان و دیوان نفیسه از علوم معقول و منقول و عرفان حظی فراوان برده است. واعظ، سخن‌آفرینی کم‌نظیر و در خطابه و مراسم پند و نصیحت، بی‌نظیر روزگار خود قلمداد شده و خطابت مسجدجامع قزوین را بعد از ملا فتح‌الله نیای خود، بر عهده داشته است (همان: ۵۴-۵۹).

۳. تکرار مضمون در شعر واعظ قزوینی

از جمله مواردی که هندی بودن سبک شعری واعظ قزوینی را تأیید می‌کند، تکرار معنی و مضمون واحد در غزلیات اوست. به شهادت دیوان اشعار واعظ، جای هیچ تردیدی نیست که وی در تکرار معنی و مضمون واحد، همچون دیگر جنبه‌های سبکی و شعری، نظیر استقبال از غزلیات صائب، در همان وزن و قافیه و ردیف، که در جای‌جای دیوان اشعار واعظ مشهود است، تحت‌تأثیر صائب تبریزی بوده است. تکرار مضمون، از جمله خصایص مهم و بارز سبکی شعرای سبک هندی است. در هیچ‌کدام از سبک‌های شعر فارسی به‌اندازه سبک هندی تکرار معنی و مضمون واحد در اوزان و قوافی و ردیف‌های مختلف مشاهده نمی‌شود و استاد تکرار مضمون در سبک هندی صائب تبریزی است. در سبک هندی، شاعری نیست که با تأسی از دیگر شعرای هم‌عصر خویش، یک معنی و مضمون واحد، از مضامین شعری خودش و مضامین شعری هم‌سبک خویش را در لابه‌لای اشعار و غزلیات خویش تکرار نکرده باشد. تکرار معنی و مضمون، حاکی از اهمیت آن معانی و مضامین در اشعار آن‌هاست. «تکرار مضمون در شعر سبک هندی دو دلیل دارد: نخست اینکه شاعران این سبک عموماً پرگو بوده‌اند و چون مطلب کم

می‌آوردند، مضامین خود را تکرار می‌کردند (وام‌گیری از خود)؛ یکی دیگر از دلایل تکرار مضمون، ترس از سرقت بود. آنان برای اینکه مضمون تازه‌یافته به نام خودشان ثبت شود و کسی آن را سرقت نکند، به اشکال مختلف آن را تکرار می‌کردند» (خسروی، ۱۳۹۷: ۸۵). واعظ گوید:

با کوچکان بی‌آمیز، تا روشناس گردی گرچه جلی بود خط، بی‌نقطه نیست خوانا
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲)

روشناس خلق، پیران راه، مریدان می‌کنند در نوشتن حرف‌ها، از نقطه‌ها خوانا شود
(همان: ۲۱۶)

خانۀ روشندان را زینت از مهمان بس است نیست به از عکس، نقشی خانۀ آئینه را
(همان: ۳۴)

نیست نقشی خانۀ آئینه را، بهتر ز عکس خانۀ اهل صفا را، زینت از مهمان بس است
(همان: ۷۶)

گوش هوش مردمان، از پنبۀ غفلت پر است ورنه هر نعشی به دوشی، واعظی بر منبری است
(همان: ۱۱۵)

بشنو ز گذشتگان تو را گر گوش‌ی است میگیر عزای خود، به سر گر هوشی است
امروز به دوش توست تابوت کسان فرداست که تابوت تو هم بر دوشی است
(همان: ۵۶۰)

موارد دیگر از تکرار مضمون در دیوان اشعار واعظ قزوینی

شهد عشرت و شادکامی‌های جهان، بدون زهر مَنّت و ملال نیست (همان: ۵۲ و ۳۳۵)؛ سالک بودن، با پابستۀ جهان بودن منافات دارد (همان: ۳۱۸ و ۴۴۶).

۴. اندیشه‌های عرفانی در آیینۀ اشعار واعظ قزوینی

در شعر فارسی قالب غزل بستری است برای بیان احساسات گرم و پرشور عاشقانه و نام غزل نیز از همین رو بر آن نهاده‌اند؛ اما از همان دوران آغازین شعر فارسی غزل‌هایی با موضوع پند و اندرز و این‌گونه مضامین سروده می‌شد. سنایی موضوع عرفان را در غزل

و قصیده و مثنوی وارد کرد و پس از او سرودن غزلیات عارفانه و قلندری رواج یافت. شاعران سبک هندی به پیروی از اسلاف خود غزلیاتی سروده‌اند که از حوزه ادب غنایی بیرون است و در تقسیم‌بندی انواع ادبی، باید آن‌ها را از مقوله ادبیات تعلیمی شمرد. از آنجاکه شاعران سبک هندی اهل افراط هستند، بسامد غزل‌های تعلیمی نیز در شعر آنان فراوان است؛ اما تفاوتی که این غزل‌ها با غزلیات عارفانه دارند، این است که غزلیات عارفانه (مثل غزل‌های سنایی و عطار) فضایی عاطفی دارند و سرشار از شور و هیجان نسبت به محبوبی والا و دست‌نیافتنی هستند؛ ولی در غزل‌های تعلیمی سبک هندی، از سوزوگداز عاشقانه و هیجانات عاشقی خبری نیست. شعر در فضایی ساکت و ساکن و در یخبندان روحی سروده شده و هیچ‌گونه شور و نشاطی در آن وجود ندارد. در این اشعار، شاعر از موضع بالا و در نقش واعظی خودبین و متکبر، مخاطب را فردی گمراه می‌انگارد و او را می‌نکوهد و اندرز می‌دهد. این شیوه البته با روح غزل که شعری عاشقانه و پندگیز است، تناقضی آشکار دارد و شعرای پیشین این موضوعات را بیشتر در قالب قطعه، قصیده و مثنوی بیان می‌کردند (ر.ک: خسروی، ۱۳۹۷: ۱۰۰-۱۰۱).

عنصر خیال تمثیل (از نوع فشرده و اسلوب معادله)، با تأسی از شعرای سبک هندی، نظیر صائب، در شکل‌گیری معانی و مضامین و اندیشه‌های عرفانی واعظ قزوینی نقش مهم و اساسی دارد. تمثیل از مهم‌ترین مختصات سبک هندی است، اما در سبک‌های پیش از آن مثل سبک عراقی و سبک خراسانی نیز به کار رفته است؛ متها در سبک‌های شعری خراسانی و عراقی، مدعا در یک بیت و تمثیل هم در بیت دیگر مطرح شده است. عمده‌ترین تفاوتی که بین تمثیل‌های سبک‌های پیش از سبک هندی با این سبک به چشم می‌خورد، در تعداد مصراع‌هاست. تمثیل‌های سبک هندی عموماً در یک مصراع مطرح می‌شوند و تمثیل‌های سبک‌های دیگر در بیش از یک مصراع. به عبارات دیگر می‌توان تمثیل‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: ۱. تمثیل‌های فشرده؛ ۲. تمثیل‌های گسترده. تمثیل‌های سبک هندی، تمثیل‌های فشرده، تمثیل‌های سبک‌های دیگر، عموماً تمثیل‌های گسترده‌اند (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳).

در پژوهش حاضر، اندیشه‌های عرفانی اشعار واعظ قزوینی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات، استخراج شده و به ترتیب از اول تا آخر، با ذکر شماره صفحه از دیوان اشعار شاعر، به تصحیح و کوشش سید حسن سادات ناصری آورده می‌شود. آموزه‌های عرفانی مستخرج از دیوان اشعار واعظ، به دو دسته ایجابی و سلبی قابل تقسیم است:

۴-۱. اندیشه‌های عرفانی از نوع ایجابی (تشویقی، ترغیبی)

۴-۱-۱. دعوت به سیر و سلوک درونی

ز ما به دلبر ما بس که راه نزدیک است توان به بال شرر بست نامه ما را
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۵)

تلمیح دارد به آیه شریفه «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). واعظ قزوینی در بیت فوق، با تأسی از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا با شعرای هم‌سبک خویش،^۱ غیرمستقیم مخاطب را به سیر و سلوک در عالم دل و سفر در خود دعوت می‌کند (ر.ک: راستگو، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۶). محمد بن منور در کتاب *اسرار/التوحید*، از ابوسعید ابوالخیر، از زبان حال آسیاب در حال چرخش، در مورد تصوف و سیر و سفر درونی چنین نقل می‌کند: «یک روز شیخ ما با جمعی صوفیان به در آسیابی رسیدند. شیخ اسب بازداشت و ساعتی توقف کرد، پس گفت: می‌دانید این آسیا چه می‌گوید؟ می‌گوید: تصوف این است که من دارم، درشت می‌ستانم و نرم باز می‌دهم و گرد خود طواف می‌کنم. سفر در خود می‌کنم تا آنچه نباید از خود دور می‌کنم» (توحیدیان، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

۴-۱-۲. دعوت مستقیم و غیرمستقیم مخاطب به فقر و فنای معنوی

«سالک راه حقیقت به مقام فقر که عبارت است از عدم تملک اسباب نرسد الا بعد از عبور بر مقام زهد چه اول تا رغبت او از دنیا منصرف نگردد، عدم تملک از او درست نیاید. و اسم فقر بر کسی که رغبت دارد به دنیا اگرچه ملک ندارد، عاریت و مجاز بود، چه فقر را اسمی است و رسمی و حقیقتی، اسمش عدم تملک با وجود رغبت و رسمش عدم تملک با وجود زهد و حقیقتش عدم امکان تملک، چه اهل حقیقت به واسطه آنکه

جمله اشیا را در تصرف و ملکیت مالک‌الملک ببینند، امکان حوالت مالکیت با غیر روا ندارند و فقر ایشان صفتی ذاتی بود که به وجود اسباب و عدم آن متغیر نشود. اگر تقدیراً مملکت عالم جمله در حوزه تصرف ایشان آید، همچنان خود را از تملک آن بری دانند. و مترسمان که از حقیقت فقر اثری و نشانی نیافته‌اند و معنی آن در ذات ایشان متجوهر نگشته، صفت فقرشان امری عارضی بود لاجرم به حدوث اسباب متغیر شود و خود را متملک آن ببینند» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۷۵-۳۷۶). فقر از جمله مقامات عرفانی است و یکی از منازل عالی سیروس‌سلوک به شمار می‌آید. بالجمله فقیر کسی را گویند که بدانچه مَرَضِ حضرت حق نیست دل نسپارد و از سر همه چیز برخیزد. در تعریف فقر گفته‌اند: فقر در آغاز، ترک دنیا و مافیهاست و در انجام، فنا شدن در اراده و خواست حضرت احدیت است. بنابراین فقیر کسی است که گردوغبار عالم امکان بر دل او نشینند. چنین کسی که از سر همه چیز برخاسته، در واقع به همه چیز دست یازیده است. فقر عارفانه، تنها فقدان غنا و ثروت و مال و عقار نیست، بلکه فقدان میل و آویزش به هرگونه غنا و ثروت است؛ یعنی فقیر در لسان عرفا، صرفاً به کسی گفته می‌شود که دندان وابستگی و تعلق خاطر از ظواهر دنیا برکنده باشد. پس شرط رسیدن به مقام فقر اولیاء الله این است که قلباً و قالباً همه چیز را از حق تعالی دانست و حتی برای خود نیز موجودیت قایل نشد (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۸۲). واعظ قزوینی، به تبعیت از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا شعرای هم عصر خویش مستقیم و غیرمستقیم مخاطب را به فقر معنوی^۲ تشویق می‌کند:

مده به افسر شاهی کلاه ترک و فنا را به سر چو ابر بهاری شناس بال هما را
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴)

ز جان به جامه پشمین فقر تن دادیم بس است جامه فاخر همین تن ما را
(همان: ۶)

باغی کنون به خرّمی کنج فقر نیست ز آنجا برون مرو، گرت ذوق عشرت است
(همان: ۶۴)

تسخیر ملک فقر کن و پادشاه باش از دستبرد لشکر غم، در پناه باش
(همان: ۲۶۷)

نمونه‌های دیگر از دعوت به فقر معنوی در اشعار واعظ (همان: ۱۳، ۴۱، ۵۲، ۶۵، ۷۱، ۹۵، ۱۱۹، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۲۵، ۳۹۹ و ۴۰۲).

۴-۱-۳. دعوت به اخلاص

اخلاص از جمله اندیشه‌های ناب عرفانی است که در متون نظم و نثر پیشین عرفانی و اقوال بزرگان دینی بدان تأکید شده است. «اخلاص: پاک کردن، و دوستی و عبادتی بی‌ریا در نزد سالکان، به معنای خلوص و تصفیۀ عمل از تمام شوائب است؛ مانند ریا و عجب و کبر و حظوظ نفسانی که حاجب حقیقت و مایۀ فساد عمل گردد؛ اعم از آنکه مبطل ذات عمل باشد و یا موجب تباهی روح و حقیقت اعمال گردد. در اسرار التوحید است که اخلاص سرّی است از اسرار حق در دل و جان بنده که نظر پاک او بدان سرّ است» (سجادی، ۱۳۸۹: ۶۵). «اخلاص صوفی آن است که در اندیشه‌اش جز خدای هیچ نباشد. صدق بر اخلاص مقدم است. اخلاص پس از ورود در عمل آغاز گردد» (نوربخش، ۱۳۸۲: ۱۱). خرقانی گفت: هرچه برای خدا کنی اخلاص است و هرچه برای خلق کنی ریا (همان: ۱۱). دانش همزاد عمل است و عمل همزاد اخلاص و اخلاص آن است که بنده از علم و عمل خویش همیشه خدا را در نظر داشته باشد (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۶۷). واعظ با تأسی از پیشینیان و هم‌اندیشه با شعرای عصر خویش^۳، مخاطب را به اخلاص فرامی‌خواند:

غیر از زلال اخلاص، با جمله دشمن و دوست آبی نبوده هرگز، در زیر کاه ما را

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۷)

غرض آمیز نبود گفتگو، اخلاص کیشان را گل آلود آب صاف از جدول مرمر نمی‌گردد

(همان: ۱۵۰)

نبود دعا فلک سیر، الا به پای اخلاص این نخل کی کشد سر، جز در هوای اخلاص

در کشور سعادت، فرمانرواست بر نفس آن را که سایه افکند، بر سر همای اخلاص

(همان: ۲۷۶)

نمونه‌های دیگر از دعوت به اخلاص (ص ۴۶، ۷۵ و ۹۷).

۴-۱-۴. دعوت به عزلت و گوشه‌نشینی و تنهایی و گمنامی

واعظ به تبعیت از شعرای پیشین و هم‌عقیده با شعرای سبک هندی،^۴ به شیوه مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را به عزلت و گوشه‌نشینی و تنهایی و گمنامی دعوت می‌کند:

ز فیض گوشه‌گیری، زان نمی‌گویم سخن واعظ که می‌ترسم ز من گیرند یاران، کنج عزلت را
(همان: ۹)

رم کن از الفت، که تنهایی عجب یار خوشیست در میان نه راز خود با او، که سردار خوشیست
(همان: ۱۱۵)

به غیر از کنج تنهایی، دگر یاری نمی‌باشد به غیر از دامن پر اشک، گلزاری نمی‌باشد
(همان: ۴۳۶)

نمونه‌های دیگر از دعوت به عزلت و گوشه‌گیری و تنهایی و گمنامی (ص ۹۳، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۳۰ و ۵۶۰).

۴-۱-۵. دعوت مخاطب به اینکه تا از خود خالی نگردی، از حق پر نمی‌شوی

واعظ، هم‌نوا با شعرای هم‌سبک خویش^۵ و با بهره‌گیری از عنصر خیال تمثیل (تمثیل فشرده و اسلوب معادله) (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳)، به مخاطب یادآوری می‌کند که شرط پر شدن از حق، خالی شدن از خود است؛ همان‌طوری که تا روزن‌ها از خود تهی شدند، پر نور گشتند:

نمی‌گردد ز حق پر گر ز خود خالی نمی‌گرددی که پر نورند، تا از خود تهی گشتند روزن‌ها
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۵۰)

۴-۱-۶. در مقابل فیض معشوق، سعی و کوشش ما ناقص است

واعظ با تأسی از حافظ شیرازی^۶ غیرمستقیم به مخاطب می‌گوید که سعی و تلاش ما ناقص است و گرنه، فیض معشوق ازلی کامل است و ایراد از جانب ماست:

سعی ما گر هست ناقص، فیض جانان کامل است دست ما هرچند کوتاه است، زلف او رساست
(همان: ۶۱)

۴-۱-۷. دعوت مخاطب به اینکه هر چه در پرده هستی جلوه می‌کند، خوب است واعظ با تأسی از پیشینیان عرفانی و هم‌نوا با صائب^۷ در نقش عارف وحدت‌بین و زیبااندیش همه پدیده‌های هستی را زیبا می‌بیند و مخاطب را به زیبایی دعوت می‌کند: اگر نه دیده بینایی تو معیوب است هرآنچه جلوه درین پرده می‌کند، خوب است (همان: ۶۴)

صوفیان بیشتر از همه اندیشمندان، خالق و مخلوق و پدیده‌ها را زیبا می‌نگرند. در منظر چشم عارفان همه چیز زیباست و چیزی بیهوده آفریده نشده است. در بینش عرفا هر ذره‌ای از آفرینش، انسان را به‌سوی حق می‌خواند و اصولاً جهان‌بینی عرفا بر پایه زیبایی است و خداوند از نهایت زیبایی خود، هستی را آینه ساخته تا خود را در آن بنگرد. درحقیقت جهان آینه‌زار جمال جمیل حق است. در اعتقاد عرفا هرکس هستی را زشت تصور کند، عیب بینایی دارد و هرکس عیب در هستی ببیند، واقع‌بین نیست. بنابراین تمام هستی در منظر عرفا، نمایش تعلیم و تعلم و عبرت گرفتن است (ر.ک: برزی، ۱۳۷۶: ۱۸-۱۹). آفرینش به همین گونه که می‌بینیم نیکوست. آنچه از نظر ما ناپسند و نارواست و خطا می‌پنداریم از دیدگاه ماست. تلخ و شیرین، خوب و بد، در کل هستی ارزش مشابهی دارند. این تضادها باهم اجزای سازنده یک نهاد هستند که آن جهان آفرینش نامیده می‌شود. هیچ‌یک این اجزا بر دیگری برتری ندارد مانند شاخ نبات، هرچند در میان آن چوب گذاشته شده است، اما آن چوب را با نبات در ترازو و به یک قیمت می‌کشند. جهان هستی از خود بودی ندارد، با همه کثرتی که در او هست، عکس روی اوست و او نقش‌بند ازلی است که زیباست و عکس چهره زیبا نیز زیباست و نقصی در او نمی‌توان مشاهده کرد (برومند سعید، ۱۳۸۳: ۱۹۶).

۴-۱-۸. دعوت غیر مستقیم و مستقیم مخاطب به وحدت در عین کثرت

عالمی چون شهر کوران، از غبار کثرت است حلقه چشمی که می‌بینم، کمند وحدت است (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۶۵)

درد سر تکلف بر سر ز کثرت آمد گر تن دهی به وحدت، نان شوربا (همان: ۲۲۵)

اندیشه و تفکر وحدت وجودی یا وحدت در عین کثرت، در کنار مبحث تجلی، به عنوان امهات معارف عرفانی، در شکل گیری تمامی مکاتب عرفانی و به ویژه عرفان ایرانی - اسلامی از گذشته تا حال، نقش مهم و اساسی را ایفا کرده است. عرفان وحدت اندیشی چون بایزید بسطامی، جنید بغدادی، حلاج، شبلی و... درباره اندیشه وحدت وجودی داد سخن ادا کرده اند. این اندیشه و باور عرفانی، به طور گسترده و جامع در قرن ششم هجری، توسط ابن عربی با عرفان عملی و نظری وی، وارد عرصه عرفان اسلامی گردیده؛ همو بود که مبانی این نگرش عمیق عرفانی را استحکام بخشیده، اصول و قواعد آن را بر پایه قوانین و معیارهای استواری وضع کرد. بعد از او این اندیشه و باور عرفانی، به وسیله شاگردان و پیروانش از قبیل صدرالدین محمد قونوی، عبدالرزاق کاشانی، مؤیدالدین جندی، داوود قیصری، سید حیدر آملی، شاه نعمت الله ولی، شمس مغربی، فخرالدین عراقی، عبدالرحمن جامی و دیگران مطرح گردیده است (ر.ک: توحیدیان، ۱۳۸۷ الف: ۸۷-۹۴).

۴-۱-۹. دعوت مخاطب به این نکته عرفانی که اهل دل، از راه باطن به هم ربط دارند و اعظ هم عقیده با شعرای هم سبک خویش نظیر تأثیر تبریزی^۸ اهل دل را از راه باطن به هم ربط می دهد:

اهل دل، ربط به هم از راه باطن دارند رشته گوهر صد لفظ، همان مضمون است (همان: ۹۶)

۴-۱-۱۰. دعوت مخاطب به دل به دست آوردن

واعظ به تبعیت از شعرای پیشین عرفانی و هم صدا با شعرای هم سبک خویش،^۹ مخاطب را به دل به دست آوردن تشویق می کند:

دل به دست آور، رهی تا از بلا کی توان زین بحر بی زورق گذشت؟ (همان: ۱۲۵)

می توان با روی گرمی صد دل آوردن به دست خانه صد آینه را یک شمع روشن می کند (همان: ۲۰۸)

مترس از تنگدستی، تا توانی دل به دست آور چه می‌خواهی دگر ز اسباب دنیا، گر سخا داری
(همان: ۳۶۹)

به عشق دوست، می‌زید گرفتن ملک دل‌ها را کسی چون شاه، آیین جهانگیری نمی‌داند
(همان: ۱۸۹)

۴-۱۱. دعوت مخاطب به ترک هستی در راه حق در اولین گام و با خود همسفر

نبودن و دعوت به تجرید و اینکه جز حرف دوست بر ورق دل چیز دیگری نیست
واعظ با تأسی از عطار نیشابوری^{۱۱} از مخاطب و سالک راه می‌خواهد که در سیر و سلوک به سوی حق و حقیقت، در گام اول ترک هستی بگوید و با خود همسفر نباشد:
در ره حق گام اول ترک هستی دادن است سوی او از خویش برگشتن، به راه افتادنست
(همان: ۹۰)

ره به سرمنزول وحدت، نبری از کثرت قدمی با خود اگر در ره حق همسفری
(همان: ۳۷۴)

واعظ به تأسی از حافظ^{۱۲} و با بهره‌گیری از عنصر خیال تمثیل (اسلوب معادله)
(ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳) معتقد است که بر ورق دل، جز حرف دوست چیز دیگری نیست:

نیست به جز حرف دوست بر ورق دل دفتر آینه، فصل و باب ندارد
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۵۴)

جز دوست نگویند و به جز دوست نخوانند در شهر محبت، دگری نام ندارد
(همان: ۱۵۵)

تجرید آن است که ظاهر او برهنه باشد از اغراض دنیوی و چیزی در ملک وی نباشد؛ و باطن او برهنه باشد از اعواض؛ یعنی بر ترک دنیا از خداوند چیزی طلب نکند و از عرض دنیا چیزی نگیرد و بر ترک آن هم عوض نخواهد، نه در دنیا نه در عقبی. بلکه ترک دنیا را از آن جهت کند که دنیا را چیزی نداند و خود را مشغول به امری نکند که عبادت حق را فوت کند؛ و بداند که مال دنیا را ارزشی نیست که بتوان پایبند بدان شد

و حطام دنیا و بال اهل دنیا است. و نیز به معنی خالی شدن قلب و سرّ سالک از ماسوی الله است و به حکم «فاخلع نعلیک» باید آنچه موجب بعد بنده از حق است از خود دور کند (سجادی، ۱۳۸۹: ۲۲۰-۲۲۱).

جای بال افشانی من، عالم تجرید بود کرده واعظ پایبند این جهان فانیم
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۱۵)

پهن دشتی، چون فضای عالم تجرید نیست خیمه دل بیش از این در تنگنای تن مزین
(همان: ۳۳۶)

از کار جهان، به ترک و تجرید گذر از مطلب روزگار نومید گذر
چون سایه دیوار خرابیست جهان زین سایه دیوار چو خورشید گذر
(همان: ۵۶۶)

۴-۱-۱۲. خوانایی خط معرفت، در گرو بینایی دل است

از غبار دیده هر خط می شود خط غبار دل چو بینا گشت، خط معرفت خوانا شود
(همان: ۲۱۵)

ز دل ها، می توانی ره به بزم قرب حق بردن که هر طاق دلی، آن بارگه را هست درگاهی
(همان: ۴۰۴)

۴-۱-۱۳. عارف از کسر شأن خویش، غمگین نمی شود

واعظ با بهره گیری از عنصر خیال تمثیل (اسلوب معادله)، معتقد است که عارف از کسر شأن خویش غمگین نمی شود، همان طوری که آینه از شکست خویش، مکدر نمی شود: عارف غمین نمی شود از کسر شأن خویش آینه از اشکست مکدر نمی شود
(همان: ۲۲۵)

۴-۱-۱۴. هرکسی درخور حوصله خویش فیض می برد

درخور حوصله خویش برد هرکس فیض طاقتی کو که نقاب از رخ او بگشاید؟
(همان: ۲۳۱)

به قدر طاقت خود فیض از جانان برد هرکس شود از مهر، گل بی رنگ تر، یاقوت رنگین تر
(همان: ۲۴۶)

۴-۱-۱۵. دعوت مخاطب به سبک‌رویی

واعظ هم‌نوا و هم‌عقیده با شعرای هم‌سبک خویش^{۱۲} به‌شیوۀ مستقیم مخاطب را به سبک‌رویی دعوت می‌کند:

سبک‌رویی طلب، تا تشنهٔ وصلت بود هرکس گوارا نیست هر آبی که در وزنست سنگین‌تر
(همان: ۲۴۶)

۴-۱-۱۶. دعوت مخاطب به جنسیت

تجانس در لغت به‌معنی هم‌جنس بودن و اتحاد در جنس است؛ اما این کلمه، اصطلاحی است در منطق و کلام. حکما نیز اصلاح تجانس را در بیانات خود به کار برده‌اند. مولانا از تجانس (جنسیت) تعریفی منحصر به خود ارائه داده است. او می‌گوید جنسیت براساس امور ذاتی و صفات اصلی است نه شکل و صورت. تجانس نه‌تنها در عرصهٔ مادی و نمودهای طبیعی، پایهٔ تجاذب است، بل در پدیده‌های روانی و مسائل معنوی و ایمانی نیز این قاعده جاری می‌شود. آنکه به دعوت پیامبران پاسخ می‌دهد و مجذوب آنان می‌شود، درحقیقت از نظر روحی و معنوی هم‌جنس آنان است (زمانی، ۱۳۸۵: ۲۵۷). شرط دریافت امور قلبی و احوال درون جنسیت است و تا کسی خود واجد آن احوال نباشد، به کنه آن‌ها نیز نمی‌رسد (فروزانفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۰).

چنان خوشست میان دو یار جنسیت که خوش‌نماست میان دو لفظ هم تجنيس
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۶۲)

۴-۱-۱۷. روان بودن به‌دنبال خسته‌دلان در راه طلب

واعظ قزوینی با تأسی از نظامی گنجوی^{۱۳} از مخاطب و سالک راه می‌خواهد که در راه طلب به‌دنبال خسته‌دلان روان باشد و مطیع آنان باشد:

راه طلب از خسته‌دلان، عقد گهر شد مانی چو گره چند؟ به دنبال روان باش
(همان: ۲۶۵)

۴-۱-۱۸. دعوت مخاطب به مرگ اختیاری و مردن پیش از وقت مردن

مراد از مرگ اختیاری این است که آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی، بر خودبینی و انانیت خود چیره آید و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان کشد و به تهذیب درون و

صفای باطن رسد. حدیث معروف «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» ناظر بدین مرگ است. عرفا این مرگ را قیامت صغری و قیامت وسطی گویند از آن رو که آدمی از حیات تیره نفسانی می‌میرد (زمانی، ۱۳۸۵: ۱۷۴). واعظ قزوینی با تأسی از پیشینیان عرفانی همچون سنایی و هم‌نوا با شعرای هم‌سبک خویش،^{۱۴} مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب و سالک راه را به مرگ اختیاری دعوت و تشویق می‌کند:

دمی زآن پیش کآید چون حبابت جان ز تن بیرون ازین دریای پر آشوب، ای دل خیمه بیرون زن
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۴۵)

از خود آزادی، بر حق بنده می‌سازد تو را پیش‌تر از مرگ مردن، زنده می‌سازد تو را
(همان: ۴۱۶)

کی کند اندیشه مرگ، آنکه پیش از مرگ مرد؟ از بریدن نیست پروایی زبان لال را
(همان: ۴۱۸)

از دامن خود گرد جهان زود برافشان زآن پیش که از دامن او گرد تو خیزد
(همان: ۴۳۵)

۴-۱-۱۹. آشنای معشوق ازلی و گدای در او بودن و قبله دل را کوی شاه حقیقی کردن

بدوست روی دو عالم، تو آشنای که ای؟ جهان گدای در اوست، تو گدای که ای؟
(همان: ۴۵۰)

گر قبله دل، نه کوی آن شاه بود کی سجده تو قبول درگاه بود؟
تکبیر نماز اهل عرفان اینجا تکبیر فنای ما سوی الله بود
(همان: ۵۶۵)

۴-۱-۲۰. شرط جا داشتن بر سر خلق، خاک قدم‌ها گشتن است

خواهی که شود بر سر خلقت مسکن اول باید خاک قدم‌ها گشتن
تا آب به پای نخل نگذارد سر کی بر سر شاخ می‌تواند رفتن؟
(همان: ۵۷۰)

۲-۴. اندیشه‌های عرفانی از نوع سلبی (بازدارندگی، مانع‌شوندگی)

۱-۲-۴. برحذر داشتن مخاطب از تعلقات مادی

واعظ با تأسی از شعرای پیشین و هم‌صدا با شعرای عصر و زمانۀ خویش^{۱۵} به دو شیوۀ مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را از تعلقات مادی برحذر می‌دارد:

کی به گلزار حقیقت می‌پرد مرغ دلت واعظ از دام علایق تا نمی‌یابد نجات
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۵۹)

از خود این بند علایق واکن و همت ببند توشۀ این راه واعظ، بر میان دامن بس است
(همان: ۷۷)

خواهی اگر از راحت کونین نشان دامن دل از گرد علایق بفشان
دولت خواهی، مده ز کف دامن فقر کز دولت فقر شد هما شاه‌نشان
(همان: ۵۷۰)

نمونه‌های دیگر از برحذر داشتن از تعلقات مادی (ص ۴، ۴۸، ۶۸، ۷۲، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۳۷، ۲۷۹، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۸۴، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۵۶۱ و ۵۷۵).

۲-۲-۴. برحذر داشتن مخاطب و سالک راه از دم زدن از خود در پیش دوست

واعظ با بهره‌گیری از عنصر و پدیده خیال تمثیل (اسلوب معادله) (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳)، غیرمستقیم مخاطب را از دم زدن در پیش دوست برحذر می‌دارد:

در پیش دوست، دم زدن از خویشن خطاست کس با نفس ندیده در آیینۀ خویش را
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۵)

۳-۲-۴. راه شهر عافیت را باید از دیوانه پرسید نه از عاقل (ترجیح جنون بر عقل)

نیست عاقل غیر در بند تعلق را بلد راه شهر عافیت را پرس از دیوانه‌ها
(همان: ۵۳)

درخصوص تقابل عشق و جنون (عرفان و حال) با عقل (فلسفه و قال) و ترجیح جنون (بینش) بر دانش و فرزاندگی (ر.ک: راستگو، ۱۳۸۳: ۲۴۵-۲۷۴؛ ر.ک: توحیدیان، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۲۶؛ ر.ک: خدیور و توحیدیان، ۱۳۸۹: ۲۹-۵۴).

۴-۲-۴. بر حذر داشتن مخاطب از دست و پا گم نکردن در جهاد نفس

در جهاد نفس، مردان دست و پا گم می کنند هان نیفتی، از خود آگه باش، وقت (همان: ۶۵)

۴-۲-۵. بر حذر داشتن غیر مستقیم مخاطب از اینکه سجده در پیش هر بتی کفر است

سجده پیش هر بتی کفرست، یک جانان بسست هر دلی را یک غم و هر جسم را یک جان بسست (همان: ۷۶)

۴-۲-۶. پیش لطف دوست، فکر خویش، خودرایی است

واعظ با تأسی از حافظ شیرازی^{۱۶} در پیش لطف دوست، در فکر خویش بودن را خودرایی می داند:
پیش لطف دوست خودراییست واعظ فکر خویش

دست از تدبیر خود برداشتن، تدبیر ماست (همان: ۸۳)

۴-۲-۷. بر حذر داشتن غیر مستقیم مخاطب از اینکه دلق رنگارنگ سالوسان را نخورد

فریب دلق رنگارنگ سالوسان مخور واعظ که هر رنگش ز حرص شوم، چشمی بر عطا باشد (همان: ۱۷۵)

۴-۲-۸. نجنبانند لب به غیر حق و دل به غیر حق نبستن

گوشواری نیست گوش هوش را به زین دو حرف لب به غیر حق مجنبان، دل به غیر حق میند (همان: ۱۹۲)

۴-۲-۹. با قال، هرگز نمی توان از اهل حال شد

هرگز کسی به قال نگردد ز اهل حال مفلس ز حرف مال، توانگر نمی شود (همان: ۲۲۵)

۴-۲-۱۰. بر حذر داشتن مخاطب از تن پروری و تن آسانی و توجه به جان

واعظ با تأسی از پیشینیان عرفانی و هم نوا با شعرای هم سبک خویش،^{۱۷} مخاطب و

سالک راه را از تن‌پروری و تن‌آسانی برحذر می‌دارد و با توجه به جان تشویق می‌کند:
روز و شبت به پاکی تن پاک صرف شد این جسم پاک را نسزد جز روان پاک
(همان: ۲۹۰)

تو جانی، جان! چرا چندین گرفتار بدن مانی تو گنجی، گنج! تا کی در ته دیوار تن مانی
(همان: ۳۹۶)

نمونه‌های دیگر از برحذر داشتن مخاطب از تن‌پروری و تن‌آسانی و توجه به جان
(ص ۲۰۸، ۴۰۱ و ۵۶۴).

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، اندیشه‌های عرفانی از دیوان اشعار واعظ قزوینی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات شاعر از اول تا آخر بررسی و تحلیل شده است.

اندیشه‌های عرفانی از نوع ایجابی که در این پژوهش بررسی و تحلیل شده‌اند، عبارت‌اند از: دعوت به سیر و سلوک درونی؛ دعوت مستقیم و غیرمستقیم مخاطب به فقر و فنای معنوی؛ دعوت به اخلاص؛ دعوت به عزلت و گوشه‌نشینی و تنهایی و گمنامی؛ دعوت مخاطب به اینکه تا از خود خالی نگردی، از حق پر نمی‌شوی؛ در مقابل فیض معشوق، سعی و کوشش ما ناقص است؛ دعوت مخاطب به اینکه هرچه در پرده هستی جلوه می‌کند، خوب است؛ دعوت غیرمستقیم و مستقیم مخاطب به وحدت در عین کثرت؛ دعوت مخاطب به این نکته عرفانی که اهل دل، از راه باطن به هم ربط دارند؛ دعوت مخاطب به دل به دست آوردن؛ دعوت مخاطب به ترک هستی در راه حق در اولین گام و با خود هم‌سفر نبودن و دعوت به تجرید و اینکه جز حرف دوست بر ورق دل چیز دیگری نیست؛ خوانایی خط معرفت، در گرو بینایی دل است؛ عارف از کسر شأن خویش غمگین نمی‌شود؛ هرکسی درخور حوصله خویش فیض می‌برد؛ دعوت مخاطب به سبک‌رویی؛ دعوت مخاطب به جنسیت؛ روان بودن به دنبال خسته‌دلان در راه طلب؛ دعوت مخاطب به مرگ اختیاری و مردن پیش از وقت مردن؛ آشنای معشوق ازلی و گدای در او بودن و قبله دل را کوی شاه حقیقی کردن؛ شرط جا

داشتن بر سر خلق، خاک قدم‌ها گشتن است.

اندیشه‌های عرفانی از نوع سلبی عبارت‌اند از: برحذر داشتن مخاطب از تعلقات مادی؛ برحذر داشتن مخاطب و سالک راه از دم نزدن از خود در پیش دوست؛ راه شهر عافیت را باید از دیوانه پرسید نه از عاقل؛ برحذر داشتن مخاطب از دست‌وپا گم نکردن در جهاد نفس؛ برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از اینکه سجده در پیش هر بتی کفر است؛ پیش لطف دوست، فکر خویش، خودرایی است؛ برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از اینکه فریب دلق رنگارنگ سالوسان را نخورد؛ لب به غیرحق مجنban؛ دل به غیرحق مبنده؛ با قال هرگز نمی‌توان از اهل حال شد؛ برحذر داشتن مخاطب از تن‌پروری و تن‌آسانی و توجه به جان.

با تحقیق در اشعار واعظ قزوینی می‌توان به این حقیقت پی برد که منبع اندیشه‌های عرفانی اشعار واعظ، آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال بزرگان دینی و اشعار و افکار شعرای پیشین عرفانی است. با تعمق در اشعار واعظ قزوینی می‌توان دریافت که با تأسی از شعرای سبک هندی، نظیر صائب تبریزی، اندیشه‌های عرفانی به‌دلیل ارتباط افقی ابیات غزل و بهره‌گیری از عنصر خیال تمثیل (اسلوب معادله) بازتاب بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد که این خصیصه بارز سبکی، یگانه وجه تمایز و نوآوری شاعر در ارائه مبانی اندیشه‌های عرفانی در تطبیق با شعرای پیشین است.

پی‌نوشت‌ها

۱.

- | | |
|--|--|
| وان مظهر الطاف الهی دل توست | گنجینه و گنج پادشاهی دل توست |
| از دل بطلب که هرچه خواهی دل توست | مجموعهٔ مجموع کمالات وجود |
| (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۵: ۶۰۶) | |
| آشنایی با خدا نبود ز خود بیگانه را | خودشناس ار نیست کس فانی، نباشد حق‌شناس |
| (فانی کشمیری، ۱۳۴۲: ۱۲) | |
| عاشقان را از درون با دوست راهی دیگرست | عاقلان جویند حق را در برون خویشان |
| (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۵۵) | |
| کتاب خویش و شاگرد خود و استاد خود باشی | اگر عارف به اسرار وجود خویشان گردی |
| (وحید قزوینی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۹۹۹) | |

۲.

- | | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| حساب عشق، در محشر نگنجد | حدیث فقر، در دفتر نگنجد |
| (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۳۰) | |
| توان در آینهٔ جسم روی جان دیدن | غبار جامه گر از تن رود به صیقل فقر |
| (کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۳۰۳) | |
| رفتن از خاطر مردم سفر مردان است | در ره فقر و فنا منزل و فرسنگی نیست |
| (سالک قزوینی، ۱۳۷۲: ۶۹) | |
| باشد مسیر شاه و گدا رهگذارها | در چشم فقر خرد و کلان بی تفاوت است |
| (تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۲۵۴) | |
- ابیات اشاره دارد به حدیث نبوی: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أُفْتَخِرُ» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

۳.

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| گر نه چه آید ز بی مغز پوست | عبادت به اخلاص نیست نکوست |
| (سعدی، ۱۳۷۵: ۱۴۲) | |
| به ز تکبیر نمازی کز ریا گردد بلند | سجدهٔ اخلاص آمیز صنم در کیش ما |
| (دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۱۱۹) | |

- هیچ طاعت نیست بی اخلاص شایان قبول
خاک بر سر از تیمم گر غرض باشد ریا
(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۳: ۱۵۳)
۴. عشق زحمت برنتابد کاشنای خلوت است
چون تو با عشق آشنایی، از همه بیگانه شو
(نظامی گنجوی، ۱۳۶۲: ۳۳۴)
- گوشه گیران زود در دل ها تصرف می کنند
بیشتر دل می برد خالی که در گنج لب است
(صائب تبریزی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۷)
- ابیات اشاره دارد به حدیث نبوی: «الشُّهْرَةُ آفَةٌ وَ الرَّاحَةُ فِي الْحُمُولِ» (شهرت آفت و گرفتاری است و راحتی در گمنامی است)» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۷۵)
۵. روشن این معنی بود از ماه همچون آفتاب
هر که شد از خود تهی، لبریز جانان می شود
(جویای تبریزی، ۱۳۷۸: ۱۶۳)
۶. هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳۰)
۷. جهان چون زلف و خط و خال و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست
(شبستری، ۱۳۸۲: ۱۱۲)
- تو مرآت صنایع را به چشم عارفان بنگر
که در چشم خدا بینت، نماید هریکی زیبا
(منصور حلاج، ۱۳۷۵: ۱۳)
۸. به ادب باش که در دفتر ایجاد جهان
هیچ فردی نتوان یافت که باطل باشد
(صائب تبریزی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۶۶۵)
- ربط عشاق آنچنان باید که از یکتادلی
قبر مجنون گر شکافی، کوهکن پیدا شود
(تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۴۲۲)

۹.

- طواف کعبه صورت حقت بدان فرمود
 بده تو ملکت و مال و دلی به دست آور
 که تا به واسطه آن، دلی به دست آری...
 که دل ضیا دهدت در لحد شب تاری
 (مولانا، ۱۳۷۶: ۱۱۷۱)
- دل به دست آور در او دلبر بجو
 خلوت دلدار اگر دانی دل است
 (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۵: ۸۶)
- گر همی خواهی که بینی روی دوست
 دل به دست آور که دل مرآت اوست
 (اسیری لاهیجی، ۱۳۶۵: ۱۶۸)
- بنای کعبه بود دل به دست آوردن
 اگر خداطلبی می‌کنی، خدا اینجاست
 (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

۱۰.

- هر شبی وقت سحر در کوی جانان می‌روم
 چون حجابی مشکل آمد عقل و جان در کوی او
 چون ز خود نامحرم از خویش پنهان می‌روم
 لاجرم در کوی او بی‌عقل و بی‌جان می‌روم
 (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۴۸۰)

۱۱.

- نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
 کنم حرف دگر یاد نداد استادم
 (حافظ شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶۳)

۱۲.

- از سبک‌رو حی به جان نزدیک می‌باید شدن
 راه حق تنگ است پر باریک می‌باید شدن
 (طالب آملی، بی‌تا: ۸۲۳)
- به بـال نغمه تر می‌پرد مرغ دل عارف
 سبک‌روح از صدای آبخار تاک کن خود را
 (شوکت بخارایی، ۱۳۸۲: ۶۴)

۱۳.

- عمر به خشنودی دل‌ها گذار
 سبک‌روح خورشیدسواران طلب
 تا ز تو خوشنود شود کردگار
 رنج خود و راحت یاران طلب
 (نظامی گنجوی، ۱۳۷۴: ۳۰۴)

۱۴

- بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
 که ادریس از چنین مردن، بهشتی گشت پیش از ما
 (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۵۲)
- پیش از فنا کسی که نگردد فنا فناست
 در هستی آن که نیست نگردد هست نیست
 (شهرت شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۸)

۱۵.

- تا دل ز علایق جهان خُرد نشود
 هرگز صدف وجود پُر در نشود
 (مرقی کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۴۷)
- بکن لباس تعلق که خار وادی قرب
 گرفته دامن دیوانه‌ای که عریان است
 (کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۴۲)
- نیست پاکان را تعلق در جهان
 عقد دندان گهر را ریشه نیست
 (سلیم تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۳۳)

۱۶.

- فکر خود و رای خود، در مذهب رندی نیست
 کفرست درین مذهب، خودبینی و خودرایی
 (حافظ شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۷۱)

۱۷.

- رخش تو را برآخور سنگین روزگار
 برگ گیانه و خر تو عنبرین چرا
 (خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۵)
- پای تا سر جان شو از قید طلسم تن برآ
 همچو بوی گل به یک پرواز ازین گلشن
 در لباس زندگی چون رشته تا کی مانده‌ای
 گر تو تن‌پرور نه‌ای زین خرقه چون سوزن برآ
 (شهرت شیرازی، ۱۳۸۸: ۸۴)

منابع

قرآن کریم.

آزاد بلگرامی، میر غلامعلی. (۱۳۹۳). کلیات آزاد بلگرامی. تصحیح، مقدمه و حواشی سید حسن عباس.

چ ۱. هند: مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو.

بازتاب اندیشه‌های عرفانی در آئینه اشعار واعظ قزوینی، توحیدیان ۱۷۷

اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۵). *مثنوی اسرار الشهود*. تصحیح برات زنجانی. چ ۱. تهران: انتشارات امیرکبیر.

برزی، اصغر. (۱۳۷۶). *دیباچه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*. چ ۱. بناب: انتشارات اعظم بناب.
برومند سعید، جواد. (۱۳۸۳). *آیین عشق دفتر نخست*. چ ۱. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
بومری، احمد، واثق عباسی، عبدالله، و مشهدی، محمدامیر. (۱۴۰۰). بازتاب ادب تعلیمی در شعر غنی کشمیری و شاپور تهرانی. *دوفصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان*، ۱۳(۴۰)، ۱۰۳-۱۲۰.

تأثیر تبریزی، محسن. (۱۳۷۳). *دیوان*. تصحیح امین پاشا اجلالی. چ ۱. تهران: نشر دانشگاهی.
توحیدیان، رجب. (۱۳۸۷ الف). اندیشه وحدت وجودی در تمثیلات صائب تبریزی. *فصلنامه علمی پژوهشی عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان*. شماره ۱۷، ۸۷-۱۱۵.
توحیدیان، رجب. (۱۳۸۷ ب). اوصاف عقل در تقابل با عشق و جنون در دیوان صائب تبریزی و دیگر عرفا. *بهارستان سخن، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی*. ۴(۱۲)، ۹۳-۱۲۶.
توحیدیان، رجب. (۱۳۸۶). *دل‌محوری و سیروس‌سلوک درونی در دیوان شاه نعمت‌الله ولی و دیگر عرفا*. *فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی*. شماره ۱۰، ۱۰۹-۱۴۰.
جویای تبریزی. میرزا داراب بیگ. (۱۳۷۸). *دیوان*. به اهتمام پرویز عباسی داکانی. چ ۱. تهران: انتشارات برگ.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). *دیوان*، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. چ ۵. تهران: اساطیر.
خاقانی شروانی. افضل‌الدین بدیل بن علی. (۱۳۷۴). *دیوان*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. چ ۵. تهران: انتشارات زوآر.

خدیور، هادی، و توحیدیان، رجب. (۱۳۸۹). عقل و تقابل آن با عشق و جنون در مثنوی و غزلیات شمس. *فصلنامه تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر*، ۲(۳)، ۲۹-۵۴.
خسروی، حسین. (۱۳۹۷). بازشناسی ویژگی‌های سبک هندی. *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، شماره ۱(پیاپی ۳۱)، ۷۵-۱۰۶.

دانش مشهدی، میر رضی. (۱۳۷۸). *دیوان*. تصحیح محمد قهرمان. چ ۱. مشهد: عاشورا.
راستگو، سید محمد. (۱۳۸۳). *عرفان در غزل فارسی*. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.

زمانی، کریم. (۱۳۸۵). میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. چ ۴. تهران: نشر نی.

سالک قزوینی. محمدابراهیم. (۱۳۷۲). دیوان. تصحیح و مقدمه عبد الصمد حقیقت. به کوشش احمد کرمی. تهران: ما.

سجادی، سید جعفر. (۱۳۸۹). فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی. چ ۹. تهران: انتشارات طهوری.
سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۸). اللمع فی التصوف. تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. چ ۲. تهران: اساطیر.

سعدی. (۱۳۷۵). بوستان سعدی (سعدی‌نامه). تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ۵. تهران: خوارزمی.

سلیم تهرانی، محمدقلی. (۱۳۴۹). دیوان کامل. به تصحیح و اهتمام رحیم رضا. چ ۱. تهران: ابن‌سینا.
سلیمی خراشاد، سودابه، و کیخای فرزانه، حمیدرضا. (۱۳۹۸). بررسی مضامین عرفانی در شعر احمد عزیزی. فصلنامه عرفان اسلامی دانشگاه آزاد زنجان، ۱۵ (۵۹)، ۱۲۳-۱۴۶.

سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد محدود بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ ۷. تهران: انتشارات سنایی.

سیدای نسفی، میرعابد. (۱۳۸۳). دیوان. به اهتمام و تصحیح حسن رهبری. چ ۱. تهران: بین‌المللی الهدی.
شاه نعمت‌الله ولی، سید نورالدین. (۱۳۸۵). دیوان. چ ۲. تهران: انتشارات طلایه.

شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۲). گلشن راز. به اهتمام کاظم ذرفولیان. چ ۱. تهران: طلایه.
شوکت بخارایی، محمد اسحاق. (۱۳۸۲). دیوان. با تصحیح و مقدمه سیروس شمیسا. چ ۱. تهران: فردوس.

شهرت شیرازی، شیخ حسین. (۱۳۸۸). دیوان، شاعر ایرانی مقیم هند (قرن دوازدهم هجری). تصحیح و تحقیق غلام مجتبی انصاری، بازنگری و ویراستاری: علیرضا قزوه. چ ۱. دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو.

صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۷۵). دیوان. به کوشش محمد قهرمان. چ ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
طالب آملی، سید محمد بن عبدالله. (بی‌تا). کلیات ملک الشعراء طالب آملی. به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، بدون نوبت چاپ.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد. (۱۳۸۶). دیوان عطار. به اهتمام و تصحیح محمدتقی تفضلی. چ ۱۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- فانی کشمیری، محسن. (۱۳۴۲). *دیوان*. گردآوری و تصحیح و حواشی از: گ.ل. تیکو. با مقدمه سعید نفیسی. چ ۱. تهران: انتشارات انجمن ایران و هند.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۶). *حدیث و قصص مثنوی*. ترجمه کامل و تنظیم مجدد: حسین داوودی. چ ۱. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۵). *شرح مثنوی شریف*. چ ۷. تهران: انتشارات زوار.
- فیض کاشانی، ملّا محمد محسن. (۱۳۸۷). *دیوان*، ۲ جلدی. چ ۳. قم: انتشارات اسوه.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۸۱). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه*. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی. چ ۶. تهران: مؤسسه نشر هما.
- کلیم کاشانی. ابوطالب. (۱۳۸۷). *دیوان*. تصحیح و مقدمه حسین پرتو بیضایی. بازخوانی و ویرایش سید محسن آثارجوی. چ ۱. تهران: انتشارات سنایی.
- محسنی‌نیا، ناصر، برزگر خالقی، محمدرضا، نوروززاده چگینی، وحیده. (۱۳۹۰). *پژوهشی درباره جایگاه ادبیات تعلیمی در قصاید پارسی*. *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۳(۱۰)، ۱۰۳-۱۲۲.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۷۴). *بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی)*. چ ۱. تهران: نشر میترا.
- مرقی کاشانی (باباافضل)، افضل‌الدین محمد. (۱۳۶۶). *مُصَنَّفَات*. تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی. چ ۲. تهران: چاپخانه نوبهار.
- منصور حلاج. (۱۳۷۵). *دیوان*، به انضمام شرح مبسوطی درباره مکتب عشق الهی. چ ۹. تهران: انتشارات سنائی.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۶). *کلیات دیوان شمس تبریزی*. با مقدمه و تصحیح محمد عباسی. چ ۸. تهران: انتشارات طلوع.
- نظامی گنجوی. الیاس بن یوسف. (۱۳۶۲). *دیوان قصاید و غزلیات*. با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی. چ ۵. تهران: انتشارات فروغی.
- نظامی گنجوی. الیاس بن یوسف. (۱۳۷۴). *احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی*. به کوشش برات زنجانی. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- نوربخش، سید جواد. (۱۳۸۲). *کشکول نور*. چ ۲. تهران: انتشارات یلدا قلم.
- واعظ قزوینی، ملّا محمد رفیع. (۱۳۵۹). *دیوان*. به کوشش سید حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، بدون نوبت چاپ.

۱۸۰ □ دو فصلنامه مطالعات عرفانی، شماره سی و نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ص ۱۵۳-۱۸۰

وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۹۴). دیوان، دو جلدی. تحقیق و تصحیح رقیه صدرايي. ج ۱. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.